

بررسی و نقد «احیای علوم سیاسی»

۲۹۷-۳۲

چکیده: استاد گرانقدر جناب آقای دکتر بشیریه پس از سال‌ها نگارش کتب درسی و کمک درسی، به انتشار کتاب احیای علوم سیاسی- با شیوه‌ای بسیار متفاوت- دست زدند. دغدغه اصلی ایشان، فارغ از مباحث نظری، پرداختن به مدعایی قابل اعتناء- یعنی وجود بحران در رشته علوم سیاسی- و اشاره به راه حل آن- یعنی سیاستگری- است. مشخص نیست که از دیدگاه ایشان علوم سیاسی در ایران دارای بحران است یا در جهان. سیاستگری به عنوان راه حل این بحران دارای دو ویژگی است: هنجاری بودن و توجه به بعد عمل. وجه دوم به عملی بودن این علم و راهگشا بودن آن اشاره دارد. ضرورت احیای فلسفه سیاسی و توجه به کارآمد بودن رشته علوم سیاسی از جمله امتیازات این کتاب تلقی می‌شود. در عین حال، نقدهایی از جمله موارد ذیل به این کتاب پرارزش می‌تواند وارد باشد: نقاط اشتراک و افتراق با نظریه‌هایی مثل نظریه زوال اندیشه سیاسی در ایران، کثرت روش‌ها (به جای زوال پارادایم خاص)، عدم توجه به بازگشت روش‌های کمی (در کشورهای مثل ایالات متحده)، عدم توجه به شرایط خاص زمانی و مکانی (مثلاً ایران اسلامی)، در نظر نگرفتن دانش‌هایی همچون فقه سیاسی، عدم وجود دلائل و شواهد کافی نسبت به مدعای ارائه شده، و در نظر نگرفتن «سیاست خرد».

کلیدواژگان: «احیای علوم»، «علوم سیاسی»، «سیاستگری»، «نظریه زوال اندیشه»، «همرویی روش شناختی»

احیای علوم سیاسی، حسین بشیریه، تهران: نی، ۱۳۹۶.

Book Review of “Revival of Political Science” Seyed Sadegh Haghghat

Abstract: Dr. Bashirieh, after years of writing textbooks, has published a book on the revival of political science in a very different way. His main concern, apart from theoretical issues, is to address a significant claim – that is, the existence of a crisis in the field of political science – and to point to its solution – that is, practicing politics. It is not clear from his point of view whether political science is in crisis in Iran or in the world. Practicing politics as a solution to this crisis has two characteristics: normativeness and attention to the dimension of action. The second aspect refers to the practicality of this science and its path-breaking. The need to revive political philosophy and attention to the efficiency of the field of political science are among the advantages of this book. At the same time, some shortcomings can be found in this valuable book: inclusion of commonalities and differences with theories such as the theory of the decline of political thought in Iran, the multiplicity of methods (instead of the decline of a particular paradigm), lack of attention to Return of quantitative methods (in countries like the United States), disregard for specific temporal and spatial conditions (for example, Islamic Iran), disregard for sciences such as political jurisprudence, lack of sufficient evidence for the claim presented, and Ignoring “micro-politics”.

Keywords: “Revival of Science”, “Political Science”, “Practicing Politics”, “Theory of Decline of Thought”, “Methodological Compatibility”

دراسة نقدية لكتاب إحياء العلوم السياسية السيد صادق حقيقت

الخلاصة: بعد سنوات طويلة من تدوين المناهج الدراسية والكتب المساعدة لها بادر الأستاذ الكبير الدكتور بشيريه إلى تأليف كتابه إحياء العلوم السياسية بأسلوب في غاية التميز والهدف الذي دفعه للقيام بهذا العمل . بعيداً عن النزاعات النظرية . هو البحث في الادعاء المهم . أي وجود الأزمة في فرع العلوم السياسية . وتأشير سبل الحل له .

وليس من الواضح ما يقصده بوجود الأزمة في العلوم السياسية، هل هو في إيران أم في العالم؟ والسياسة التي يقترحها طريقاً للعبور من هذه الأزمة لها ميزتان: تركيزها على الجانب السلوكي والبُعد العملي، والميزة الثانية هي كون هذا العلم ذو جانب تطبيقي يساهم في فتح الآفاق الرحبة .
وتما يمتاز به هذا الكتاب هو تأشير ضرورة إحياء الفلسفة السياسية وتنبيهه على كفاءة وفائدة قسم العلوم السياسية .

ورغم ذلك لا يخلو الأمر من إمكانية توجيه بعض نقاط النقد لهذا الكتاب القويم، ومنها: نقاط الاشتراك والافتراق مع بعض النظريات كنظرية زوال الفكر السياسي في إيران، كثرة المناهج (بدلاً من زوال النموذج الخاص)، عدم الالتفات إلى عودة المناهج الكتيبة (في دول مثل الولايات المتحدة)، عدم الالتفات إلى الظروف الخاصة الزمانية والمكانية (كما في إيران الإسلامية)، تجاهل بعض العلوم كالفقه السياسي، عدم توفر الأدلة والشواهد الكافية على المدعى المذكور، وعدم أخذ (سياسة العقل) بنظر الاعتبار .

المفردات الأساسية: إحياء العلوم، العلوم السياسية، التسييس، نظرية زوال الفكر، المسيرة المنهجية .

معرفی کتاب

کتاب احیای علوم سیاسی که در سال ۱۳۹۶ توسط نشرنی به زینت طبع آراسته شد، حاصل عمر دکتر حسین بشیریه به شمار می‌رود و مدعای بزرگی را مطرح می‌کند. این کتاب از دو جهت اهمیت دارد: شخصیت والای علمی نویسنده محترم کتاب و مدعایی که می‌تواند بسیاری از مسائل را زیر سؤال ببرد. مدعای نویسنده این است که علوم سیاسی دچار بحران است. البته اشاره نکرده که در ایران یا در جهان و گفته که راه حل آن احیاست. راه احیای علوم سیاسی و حل بحرانی که وجود دارد، این است که ما سیاستگری کنیم. سیاستگری دو ویژگی دارد. یکی هنجاری بودن است، یعنی در مقابل علوم اثباتی که هنجاری نیستند، بعد هنجاری علوم سیاسی را تقویت کنیم. به همین دلیل ایشان در آخر کتاب هابرماس و مک‌این‌تایر را مثال می‌زند؛ چرا که این دو در واقع سیاست هنجاری را مطرح کرده‌اند. دوم توجه به بعد عمل، یعنی عملی بودن علوم سیاسی است. به بیان دیگر، مدعای ایشان آن است که علوم سیاسی فعلی شکل هنجاری و عملی ندارد و به خاطر این دو مشکل راهگشا هم نیست.

نقاط مثبت کتاب

از جمله نقاط مثبت این کتاب آن است که مدعای مهمی را مطرح کرده است. برای این مدعا، یعنی بحث سیاستگری ایشان متنی نوشته‌اند که فاقد پاورقی و ارجاعات است؛ چون ایشان نمی‌خواستند با شیوه‌های مرسوم کتاب بنویسند. به همین دلیل متن بسیار روان است. یکی از مدعاهای کتاب این است که فلسفه سیاسی باید احیا شود؛ چون فلسفه سیاسی به زوال دچار شده و مرده است. این مدعای کاملاً درستی است، اما برخلاف دکتر طباطبایی که معتقد است ما در شرایط امتناع هستیم، دکتر بشیریه به احیای علوم سیاسی امید دارد. اگر در ایران دو دانش هنجاری فقه سیاسی و فلسفه سیاسی را در کنار هم مقایسه کنیم، فقه سیاسی به تعبیر استاد مطهری خیلی فربه شده و فلسفه سیاسی که باید جایگاه بسیار عمیقی در سیاست داشته باشد نحیف است. در دوران معاصر بیش از چند فیلسوف سیاسی در اندیشه سیاسی اسلام نمی‌توانیم نام ببریم. بنابراین این مدعا که یک مدعای فرعی نسبت به مدعای اصلی است، منطقی به نظر می‌رسد؛ یعنی فلسفه سیاسی و بعد هنجاری علوم سیاسی باید تقویت شود.

نقدهای محتوایی

فارغ از نقاط قوت کتاب، ۹ اشکال و نقد محتوایی به شرح ذیل به ذهن می‌رسد:

۱. نکته اول اشتراک این نظریه با نظریه‌های دکتر طباطبایی در کتب مختلف ایشان است. می‌توان گفت مدعای این کتاب با نظریه «زوال اندیشه سیاسی در ایران» و با نقدهای دکتر طباطبایی به جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی سیاسی سازگاری دارد. دکتر بشیریه نیز هم به زوال علوم سیاسی و هم به جامعه‌شناسی انتقاد دارد و در مقابل، فلسفه سیاسی یا اندیشه سیاسی هنجاری را تقویت می‌کند. البته تفاوت‌هایی

نیز بین این دو نظریه می‌توان مشاهده کرد. مدعای بشیریه «زوال سیاستگری» است، نه زوال اندیشه سیاسی در ایران. مدعای دکتر طباطبایی این است که عقلگرایی یونان باستان و بعد فارابی به محاق رفته و اکنون امکان پرسشگری خود را از دست داده‌ایم. بنابراین اندیشه سیاسی در ایران احیا ندارد و به زوال رسیده است. مدعای دکتر بشیریه این است که علوم سیاسی دچار بحران شده و سیاستگری باید احیا شود. پس بهتر بود دکتر بشیریه به نقاط اشتراک و افتراق مدعای خود با نظریه زوال اشاره می‌کرد.

۲. مسئله بعد دیدگاه ایشان نسبت به علم اثباتی است. ایشان از زوال دیدگاه اثباتی صحبت می‌کنند و چند جا اصطلاح «زوال» را به کار می‌برد. این در دیدگاه پارادایمی در حوزه فلسفه علم درست به نظر نمی‌رسد. علم اثباتی، امروز تغییر و تحول پیدا کرده است، نه زوال. «زوال»؛ یعنی هیچ اثری از آن باقی نمانده است و «تغییر» یعنی اینکه در پارادایم بعدی شکلش عوض شده است. امروز در غرب روش‌های کمی و آماری اثباتی به عنوان بخشی از روش‌ها هنوز هم وجود دارد و «زوال» اصلاً درست نیست. در آمریکا حدود یک دهه است که به روش‌های کمی بازگشته‌اند؛ چون روش‌های تفهیمی را اقلیت‌کننده تشخیص نداده‌اند. این موج کمی‌گرایی در روش که در آمریکا شروع شده، در سال‌های بعد به اروپا خواهد رسید. اگر این‌طور باشد، پس نوعی بازگشت به روش‌های کمی و اثباتی، البته در پارادایم کثرت‌گرایانه کنونی مشاهده می‌شود. ایشان از یک طرف معتقدند اثبات‌گرایی بر علوم سیاسی استیلا دارد و از طرف دیگر اثبات‌گرایی را زائل شده می‌بینند. شاید توجه نگارنده محترم این باشد که امروز در علوم اجتماعی یک نوع پراکندگی و تکثر وجود دارد، ولی در علوم سیاسی نتوانسته‌اند خودشان را از علم اثباتی خلاص کنند. این‌گونه نیست که اثبات‌گرایی زوال پیدا کرده باشد و علوم سیاسی بخواهد در این پارادایم بماند. بر اساس کثرت‌گرایی و همرویی روش‌شناختی، اثبات‌گرایی نیز به نوبه خود جهات مثبتی دارد که می‌توان از آن بهره برد. در انتخابات و مانند آن، این روشی کمی و اثباتی است که دقت لازم را دارد. پس نمی‌شود روش‌های اثباتی را کنار گذاشت. البته در همرویی روش‌شناختی انتقادات فراوانی به نظریه اثباتی وارد شده است.

۳. نکته سوم به زمان طرح این مدعا باز می‌گردد. اگر ما در دهه ۸۰ بودیم، می‌توانستیم بگوییم پارادایم اثباتی با چالش روبرو شده است، نه اینکه زوال پیدا کرده، بلکه نقد پیدا کرده است و الان هم برخی از اندیشمندان بحث‌های هنجاری را مطرح کرده‌اند. سال ۱۹۷۱ راولز با نگارش کتاب نظریه‌ای در باب عدالت فلسفه سیاسی را احیا کرد. بعد جماعت‌گرایی در دهه ۸۰ مطرح شد. الان ما در دوره کثرت‌هستیم؛ نه در دوره «زوال اثبات‌گرایی» هستیم و نه در دوره «در حال گذار». بشیریه معتقد است هابرماس و مک اینتایر زمینه‌های احیا



هستند، در حالی که ایشان در دهه ۱۹۸۰ زمینه احیاء بوده‌اند، نه الان. اکنون ما در وضعیت جدیدی قرار داریم. روش‌ها و مکاتب علوم سیاسی به شکل موزاییکی در کنار هم قرار گرفته‌اند و نظریه و مکتب هژمونی وجود ندارد. ادعای زوال اثبات‌گرایی هم به این دلیل موجه به نظر نمی‌رسد.

۴. خود دکتر بشیریه معتقد است علوم اثباتی با زوال روبه‌رو شده و الان هم وضعیت کثرت است. در علوم سیاسی جهان تکثر روش‌ها وجود دارد و این تکثر روش‌ها در غرب امری مطلوب است. تکثر روش‌ها به این معناست که علوم سیاسی خود را از چنبره اثبات‌گرایی خارج کرده است. در غرب به خصوص بین آمریکا و اروپا درباره علوم سیاسی تفاوت وجود دارد. همان‌گونه که اشاره شد، در آمریکا گرایش دوباره به سمت روش‌های کمی وجود دارد و در اروپا روش‌های تفهیمی، پدیدارشناسی و پسامدرنیسم غالب هستند.

۵. نکته پنجم این است که معلوم نیست مدعا، احیای علوم سیاسی در ایران است یا در جهان. اگر مقصود این است که علوم سیاسی در جهان باید احیا شود، باید گفت پارادایم اثباتی شکسته شده و در این زمان، تکثر روش‌ها وجود دارد. بنا نیست اتفاق جدیدی بیافتد که به شکل هنجاری آن را بخواهیم تحلیل کنیم. اگر بحث درباره ایران است، باید به مسائل خاص ایران به شکل صریح اشاره شود. در حوزه هنجاری، هم فلسفه سیاسی داریم و هم فقه سیاسی. نسبت آن دو نیز بسیار مهم است. موضوع تحلیل ایشان «علوم سیاسی» است، اما از «علم سیاست» (political science)، «سیاست» (politics) و «دانش سیاست» (political knowledge) هم سخن می‌گوید، اما «فلسفه سیاسی» و «سیاست‌شناسی» (politiology و politicology) را به کار نمی‌برد و به جای آن، «سیاست‌گری» و «حکمت عملی» را به کار برده است. ماکس وبر در کتاب دانشمند و سیاستمدار سیاست‌گری را همان سیاستمداری می‌داند. از فقه سیاسی و شرایط خاص دانش سیاسی در ایران هم سخنی در این کتاب به میان نیامده است.

۶. مسئله محوری در این کتاب آن است که فارغ از مدعای ایشان، دلیلی برای مدعا ذکر نشده است. چرا باید سیاست «هنجاری» باشد، ولی «اثباتی» نباشد؟ چرا کثرت‌گرایی روش شناختی مطلوب نباشد؟

۷. نکته هفتم این است که اگر بخواهیم پشت ذهن ایشان را بخوانیم و به آن استناد کنیم، می‌توانیم بگوییم ایشان گرایش‌های نئومارکسیستی و فرانکفورتی دارد. در بین جماعت‌گرایان هم از «مک اینتایر» نام می‌برد که سابقه مارکسیستی دارد، ولی از «مایکل سندل» یا «مایکل والزر» که لیبرال جماعت‌گراست یا «راولز» که لیبرال دولت رفاهی است، سخنی به میان نمی‌آورد. جالب است که در صفحه اول کتاب بدون ارجاع به مارکس، نقل قولی از او وجود دارد: اینکه وظیفه فلسفه تغییر جهان است، نه تفسیر و تبیین آن. در دانشگاه‌های آمریکا اندیشه‌های چپ اعم است از گرایش‌های نئومارکسیستی و

تمایلات لیبرالی. لیبرال‌ها به این دلیل «چپ» خوانده می‌شوند که طرفدار برابری‌اند، یعنی مسلمان و غیرمسلمان، آمریکایی و غیرآمریکایی یا زن و مرد را برابر می‌دانند. به هر حال روان‌شناسی شخصی ایشان خودش را در تحلیل‌های علمی نشان می‌دهد.

۸. اصل مدعای ایشان درست است که این سیاست دارد بی‌خاصیت می‌شود و کارآمد نیست، اما عیبش کجاست؟ اینکه علم سیاست، انقلاب ایران، بهار عربی، برگزیت و انتخاب شدن ترامپ را پیش‌بینی نکرد. بیش از ۹۰ درصد از استادان علوم سیاسی و علوم اجتماعی آمریکا می‌گفتند که ترامپ انتخاب نمی‌شود. اگر این‌گونه علوم کارآمد بودند، باید وضعیت موجود را هم پیش‌بینی و تحلیل می‌کردند. در حوزه عمل، ارتباط سیاست با مسائل روز به شکلی قطع شده است. برای مثال در ایران کسی که لیسانس، فوق‌لیسانس و دکتری می‌گیرد، احساس می‌کند که بیش از بقیه سیاست روز را نمی‌فهمد! راه حل هم‌رویی روش‌شناختی این است که چون ما با تکثروشن‌ها روبه‌رو هستیم، باید از جهات مثبت هر روش استفاده کنیم. فرض این است که امروز پارادایم غالب اثبات‌گرایانه‌ای وجود ندارد که بگوییم قاعده داریم و می‌توانیم پیش‌بینی کنیم. برعکس، سیاست خرد (tiny politics) اهمیت پیدا کرده است. توجه به سیاست در کوچه و بازار اهمیت پیدا می‌کند و توجه به تکثروشن‌ها، یعنی استفاده از کارآمدی‌های هر روش. همین مسئله ما را به نکته نهم می‌رساند: نسبت این کتاب با نظریه هم‌رویی که مطرح کرده‌ام.

۹. براساس هم‌رویی روش‌شناختی، پارادایم پوزیتیویستی شکسته شده و پوزیتیویسم تغییر جهت پیدا کرده است، نه زوال. اکنون تکثروشن‌ها وجود دارد و چون تکثروشن‌ها وجود دارد، براساس کثرت‌گرایی روش‌شناختی، هر روشی می‌تواند کارآمدی خاص خودش را داشته باشد و نیاز نیست که من بگویم هابرماسی‌ام یا اثبات‌گرا. از مزیت‌های هر روش می‌توان استفاده کرد، یعنی می‌توان روش‌های کمی و کیفی تفهّمی را جمع کرد. تنها شرط این است که مبانی اینها به تناقض نرسد. دکتر بشیریه معتقد است علم اثباتی زوال پیدا کرده است و آن چیزی که می‌تواند ما را نجات دهد، علم هنجاری مثل هابرماس و مک‌این‌تایر است. واقعیت این است که علم اثباتی تغییر پیدا کرده و اکنون تکثروشن‌ها وجود دارد. هر روشی کارایی خود را دارد. روش‌های اثباتی در مرحله توصیف دقت دارند، روش‌های هنجاری هم در جای خود مفیدند و در حقیقت اینها می‌توانند کمک یکدیگر باشند. حتی شاید بتوان گفت جامعه ما به علوم اثباتی بیشتر نیاز دارد. ما که از مزایای اثبات‌گرایی بهره‌کافی را نبرده‌ایم، نمی‌توانیم شعار خلاصی از اثبات‌گرایی سردهیم! اثبات‌گرایی در دانشگاه‌های ماسیطره‌صوری پیدا کرده است. برعکس در جامعه غرب که علوم اثباتی را تجربه کرده، تکثروشن‌ها اشباع شده و این تکثربرایش مطلوب است.

در مجموع باید گفت این کتاب توانسته مدعای مهمی را مطرح کند و ذهن خواننده ایرانی را به دغدغه نویسنده محترم جلب کند. سیاست‌گری یکی از بایسته‌های علوم سیاسی در زمان ماست، اما براساس هم‌رویی روش‌شناختی از دیگر پارادایم‌ها و روش‌ها نیز بی‌نیاز نیستیم.